



# آرش، تیرت را سوی روم بینداز

یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۴۰۱



سیدمحمد بهشتی شیرازی \*



ti-sh-he-pe t-ma-ha-mo t-e-i-e-s

## سید محمد بهشتی

در موزه باستان‌شناسی محوطه تاریخی افسوس در ترکیه، امروز تندیسی هست که شکل سرداری رومی را تداعی می‌کند که با حالتی قاهرانه، زانو بر بدن بانویی ظریف‌اندام گذاشته و سرش را با کشیدن گیسوان بالا گرفته و همچون سلاخی در حال بریدن گلوئی آن بیچاره است. این مجسمه که امپراتور-خدای رومی کلاودیوس را در حال ذبح بریتانیا مجسم می‌کند، پس از آن ساخته شد که قشون روم جزیره‌ای را که امروز به نام انگلستان می‌شناسیم، فتح کردند. به این ترتیب، سرور جدید با نمایش ذبح ایزدبانوی بومیان و نهادن نام بریتانیا بر آنجا، خواسته تا پیروزی و سلطنت خود را به رخ تاریخ بکشد. آنچه با دیدن این اثر بیش از همه برایم پرسش برانگیز شد، آن است که چرا ساکنان همان جزیره از سده هجدهم میلادی به بعد خود را بریتانیای کبیر می‌خوانند؟ مگر آنها خود را انگلیسی و از اقباب آنگلو ساکسون‌های ژرمن تبار نمی‌دانند؟ پس چرا نام کلان‌مادر آفرینش یا ایزد ایزدان بومیان سلت‌تباری را بر خویش بودند که روزگاری دور فاتحان بیگانه از سر تصغیر و تحقیر برایش برگزیده بودند؟ هرچه اندیشیدم پاسخی برای این سؤال نیافتم بهتر از آنکه دولت-ملت مدرن انگلستان خود را از تبار رومیان می‌داند. البته که آنها از نظر ژنتیک چنین ادعایی ندارند و خود را از تخمه و تیره رومیان نمی‌خوانند، بلکه چنین ذهنیتی برآمده از یک باور فرهنگی است؛ باوری که حتی در خود روم باستان نیز سابقه داشت؛ چراکه رومیان باور اکید داشتند که بانیان تمدن‌شان

از بازماندگان و پناهندگان شهر تروا بودند که به دست جباران یونانی تصرف، غارت و نابود شد. نیاز به سند روکردن نیست تا دریافت این ذهنیت در فرانسه نیز با همان شدت و حدت دنبال شد و بعدها با مهاجرت به ایالات متحده آمریکا بسط دوچندان یافت و در تمام دوران مدرن به پیش فرض اصلی پژوهش‌های تاریخی و انسان‌شناختی بدل شده است؛ چراکه به‌ویژه تا جنگ جهانی دوم، عمده تولیدات پژوهشی اروپایی‌ها درباره فرهنگ، حول شناخت رومی‌ها تنبیه و بیشتر معطوف به رمزگشایی از باورهای ایشان است که آن را در دو قزاق مهم پی گرفته‌اند: اساطیر و مسیحیت. از آنجا که این هر دو در روم و امپراتور یونانی‌ها بود، به تدریج شناخت تمدن یونان باستان نیز اهمیت یافت و در حاشیه آن به مصر و میانرودان و سپس دیگر تمدن‌های شرقی مثل ایران نیز توجه شد. برای نمونه، نگریستن از این منظر به جهان بود که سبب شد وقتی در اواخر قرن هجدهم میلادی ویلیام جونز نظریه مشهور ریشه مشترک زبان مردم ساکن در گستره‌های عظیم از هند و ایران تا روسیه و اروپا و حتی ایرلند در اقصی شمال غربی بریتانیا را در محیط علمی مدرن اروپا مطرح کرد، تکاپوی خیره‌کننده زبان‌شناسان عموماً به حلق‌فصل مسائل ریشه‌شناسی این زبان با محوریت زبان لاتین معطوف شود و رجوع به متون ودایی، اوستایی و... همه با نیت رسیدن به پاسخ آن انجام شود.

اینها را نگفتم تا بر رویکرد دانش‌پژوهان مدرن اروپایی خرده‌گیری کنم. مقصودم آن است که بر خودمان خرده بگیریم که چرا تاریخ‌نگاران و انسان‌شناسان ما، در چنبره چنین بینشی اسیر و گرفتار شده‌اند که در نتیجه آن، تاریخ ایران و برای آنچه هرودوت نقل کرده است، مغفول و ناشناخته بماند، اساطیر ایران همه در پرتو اساطیر هند، روم، یونان، مصر و میانرودان بازخوانی شود و زبان فارسی شاخه‌ای فرعی و بی‌اهمیت از تنه زبان‌های هندواروپایی پنداشته شود! نشانه آن نیز اینکه ایرانیان معاصر با وجود این همه شواهد و مستندات که وجود داشت و دارد، عموماً تاریخ سرزمینی را که شواهد چند هزاره سابقه شهرنشینی در آن یافت شده است، از سلسله ماد آغاز می‌کنند، یک فرهنگ موثق و جامع برای ریشه‌شناسی زبان فارسی به زبان فارسی تا همین شش سال پیش وجود نداشت و هنوز که هنوز است اسطوره‌های ایرانی در پرتو یک فهم واحد، پیوسته و منسجم توضیح داده نشده‌اند.

از منظر جهان‌بینی «روم‌محور»، ایران همچو فیل در تاریکی است. او در پی سوالی دیگر و از مسیری دور و دراز، قدم به قدم پیش آمده تا به پا یا عاج یا خرطوم فیل رسیده است و هرکجا که کنج‌کاوی را کافی دانسته از کاوش دست برداشته است. شکلی که چنین گسسته و بدون وجهت از فیل به مرور زمان تشکیل شده، اگر حقیقتاً پرسش‌مان این باشد که فیل چیست، چنان پاسخ غریب و سردرگم و حتی مضحکی به ما می‌دهد که غالب جویندگان را به این نتیجه می‌رساند که آن چیزی پوچ، بی‌اهمیت و دوست‌نداشتنی است. اما این میان تکلیف فیل چه می‌شود؟ او که از فیل بودن ناکزیر است، آن را دوست می‌دارد و خواهد ناخواه بقا و زندگی‌اش به همین کیستی وابسته است. آیا توصیفات بی‌سروتهی که برای دیگران کفایت می‌کند، برای او راضی‌کننده است و کمکی به بهبود اوضاع و حل مشکلاتش می‌کند؟ یا وضع سخت و پیچیده‌اش در تاریکی را دشوارتر و غامض‌تر می‌کند؟

همیشه گفته‌اند چرخ را که از نو اختراع نمی‌کنند؛ اما با این وضع، به نظر می‌رسد لازم است چرخ را دوباره اختراع کرد؛ زیرا آن چرخ که در جهان طرحی نو در انداخته است، حتی گردونه ما را از جایش تکان هم نمی‌دهد. آن هم کدام گردونه؟ گردونه سرزمینی خشک و بیابانی که هرچند در آن خبری از آبرفت‌های گسترده حاصلخیز، جنگل‌های غنی، رودخانه‌های پرآب و متعدد و منابع بالفعل نیست، اما ساکنانش از طلوع تمدن جهان در کار خلافت، آفرینش و تولید ارزش بوده‌اند و میراثی گرانبار برای بشریت امروز فراهم کرده و جز در دو سده اخیر، سهمی مهم و کلیدی در ترقی انسان داشته‌اند؛ سهمی که نه فقط برآوردن آن تقریباً از مردمان هیچ حوزه فرهنگی دیگری برنیا آمده و نمی‌آید، بلکه جای آن در صحنه کنونی جهان کاملاً خالی است.

آورده‌های فرهنگ ایرانی همگی ماحصل فرایند پیچیده «از قوه به فعل آوردن» و «کشف حجاب» است؛ از استخراج کانی فلز تا جواهرات، از اهلی کردن غلات بنیادین همچون گندم و جو تا نان و شراب و روغن‌ها و پنیرها و دیگر انواع عصاره‌ها و فراورده‌های تصرف جوهری، از اهلی کردن تمام گونه‌های دامی تا تاسیس روستا و شهر و از اهلی کردن زبان تا راهبری ذهن به سوی آفرینش روایت، اسطوره، آگاهی و تمنای جاودانگی و... .

خلاصه هر آنچه دست‌آورد از قوه به فعل آوردن یا به تعبیری «تربیت» است، از همین حوزه فرهنگی برآمده که محیطی مستعد دارد و آدمی برای ماندن در آن می‌بایست متوجه باشد که ورای فقر ظاهری، غنای درونی به‌مناب استعدادهای در پشت پرده پنهان است و نیاز به کشف حجاب دارد. در واقع فرهنگ ایرانی بیش از آنکه ماده خام و محصول به جهان صادر کرده باشد، منشأ صدور ایده‌های بنیادینی بوده که هرکدام به نوبه خود زندگی بشر را زیور کرده است.

شاید اگر بخواهیم یک نمونه بارز از مواجهه در تاریکی یا فیل‌مان مثال بزنیم، بهتر از مسئله نگارش نتوانیم سراغ کنیم. به تعبیر بیش «روم‌محور»، ایرانی‌ها هیچ‌گاه در طول تاریخ خط‌الرسمی ویژه به ابداع خود نداشته‌اند. کتیبه‌های پارسی به خط میخی نوشته شده که ابداع آن را به میانرودان باستان نسبت می‌دهند. متون فارسی میانه را که به خط دین‌دبیره نوشته شده‌اند، به دبیران آرامی و سامی دربار ساسانیان منسوب می‌کنند و خط‌الرسم فارسی‌سوی نورا عربی می‌خوانند. مستندات چنین ادعاهایی همگی برآمده از مسیرهایی است که از غرب به سوی ایران ترسیم شده؛ آن کانونی که نوشتار یونانی و لاتینی را عاریه از فینیقی‌ها می‌داند و برای زبان فارسی هم از همان مرکز پیکانی تصور می‌کند. حال آنکه اگر این پیش‌فرض را کنار بنهیم و پیش‌فرض‌ها را معکوس کنیم، اتفاقاً شواهد بسیاری درمی‌یابیم که حکایت از جهت عکس این پیکان می‌کند. از جمله آنکه هرچند حجم کاوش‌های باستان‌شناسی و مطالعات تاریخی درباره نمونه‌های عیلامی و یافته‌های جیرفت و شهر سوخته به‌مراتب کمتر از میانرودانی و لوانتی و مصری است، اما نگارش در عیلام یا به پای سومر تا اعماق تاریخ ریشه دارد و در جیرفت و شهر سوخته بسیار کهن‌تر از این حرف‌هاست. چنان‌که خط‌الرسم موسوم به عربی برای نوشتار فارسی نیز ابداع مردمانی است که در انتهای عنوان‌شان نام شهرهای ایران را بدک می‌کنند و تشخیص وجوه اشتراک خط‌الرسم عربی ابداعی در سده دوم و سوم هجری با آنچه پیش‌تر رواج داشت، فقط برای کارشناسان ممکن است. بدانید اگر همان تلاش و زمان و توان بر سر رمزگشایی و واخوانی مسئله نگارش با فرضیاتی غیر «رومی‌محور» و در همان حال منصفانه و اثبات‌پذیر انجام شود، مستندات و شواهد فراوانی برای طرح نظریه جایگزین در اختیار خواهیم داشت. بر این اساس است که مجموعه پیش‌رو تلاشی خجسته به‌شمار می‌رود که با کمک خبرگان و اهل فن تدارک دیده شده است و قصد دارد ورای دیدگاه‌های منفعت‌طلبانه و تعصب‌ورزانه، باب جدیدی در نگرش علمی به مسائل حیاتی جامعه ما بگشاید. امید که این‌گونه تکاپوها در آینده هر چه بیشتر رشد و بلوغ یابند.

\* معاون پیشین رئیس‌جمهور

و رئیس اسبق سازمان میراث فرهنگی و گردشگری